

Critical Epistemological Analysis of Robert Adams' Revised Theory of the Divine Command

Behrouz Mohammadi Munfared¹ 

¹ Associate Professor, Tehran University, Iran, Tehran. Email: mohammadimunfared@ut.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 26 October 2023

Received in revised form: 17 February 2024

Accepted: 29 February 2024

Published Online: 10 March 2024

Keywords:

Robert Adams, theory of the divine order, epistemological challenge, God's command

ABSTRACT

According to the theory of divine order, there is no goodness or moral obligation without God's command, and God's commands are the main source of moral truths and explain them. In this case, God and, of course, revelation and scriptures play a fundamental role in realizing the essence of goodness and obligation, as well as understanding propositions focused on good and bad, should and shouldn't. Based on his theory of divine order, Adams also states that God plays a fundamental and necessary role in creating certain moral phenomena. In this research, we will seek to reject Adams' theory of the divine order based on the epistemological challenge of that theory. It becomes clear that all the theories of divine affairs, even the Ash'arite approach in Islamic thought, are vulnerable to this challenge, since in all those theories, there is this epistemic condition that the existence of moral obligation depends on the fact that the divine command is known to the moral agent. In this article, Adams' theory is first analyzed from an epistemological point of view, and then the epistemological challenges of this theory are explained and verified.

Cite this article: MohammadiMunfared, B. (2024). Robert Adams, theory of the divine order, epistemological challenge, God's command. *Shinakht*, 16(89), 217-232.
<http://doi.org/10.48308/KJ.2024.233242.1193>

تحلیل انتقادی معرفت‌شناختی نظریه امر الهی اصلاح‌شده رابرت آدامز

بهروز محمدی منفرد^۱

^۱ دانشیار، گروه اخلاق، دانشکده معارف و اندیشه اسلامی، دانشگاه تهران، ایران، تهران. رایانامه: mohammadimunfared@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۴ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۸/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۲۸ تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۲/۲۰	پیروان نظریه امر الهی معتقدند که هر آنچه خداوند به آن فرمان دهد خوب است و آنچه خداوند از آن نهی کند بد است. براین اساس، آموزه‌های وحیانی منبعی برای معیارهای ارزش و همچنین حقایق اخلاقی و معرفت به قضایا و گزاره‌های اخلاقی خواهند بود. رابرت آدامز از فیلسوفان اخلاق و قائل به نظریه امر الهی است. وی، باتوجه به اشکالات وارد شده بر نظریه امر الهی، سعی کرد در مقاله واپسین خود این نظریه را اصلاح کند و نظریه خود را به نحوی تبیین کند که دچار اشکالات ناقدان نباشد. مسئله اصلی پژوهش حاضر تبیین، تحلیل و نقد نظریه امر الهی اصلاح‌شده آدامز است و از آنجاکه نقدهای متعددی بر این نظریه وارد شده است، در این مقاله صرفاً بر چالش و نقد معرفت‌شناختی تمرکز می‌شود. البته روشن خواهد شد که سایر نظریه‌های امر الهی، از قبیل رویکر اشاعره، نیز با این چالش معرفتی مواجه خواهند بود. زیرا در همه آن نظریه‌ها این شرط معرفتی وجود دارد که وجود الزام اخلاقی منوط به این است که فرمان الهی برای فاعل اخلاقی شناخته شود. حاصل و یافته مقاله این خواهد بود که نظریه امر الهی و، به‌طور خاص، نظریه امر الهی اصلاح‌شده آدامز با چالشی معرفتی مواجه است و پاسخ‌های نظریه امر الهی نمی‌توانند در مقابل این چالش‌ها موفق باشند.

کلیدواژه‌ها:

رابرت آدامز، نظریه امر الهی، چالش معرفتی، فرمان خدا

استناد: محمدی منفرد، بهروز، (۱۴۰۲). تحلیل انتقادی معرفت‌شناختی نظریه امر الهی اصلاح‌شده رابرت آدامز. شناخت، ۱۶(۸۹)، ۲۱۷-۲۳۲

DOI: <http://doi.org/10.48308/KJ.2023.233401.1193>



© نویسندگان

ناشر: دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

براساس نظریه امر الهی، بدون فرمان خداوند هیچ خوبی یا الزام اخلاقی وجود ندارد و فرمان‌های خدا منشأ اصلی حقایق اخلاقی به شمار می‌آیند و آن‌ها را تبیین می‌کنند. در این صورت، خداوند و البته وحی و متون مقدس در تحقق ذات خوبی و الزام و همچنین ادراک گزاره‌های معطوف به خوبی و بدی و باید و نباید نقشی اساسی ایفا می‌کنند. به هر حال، نظریه‌های متفاوتی در مورد نظریه امر الهی ارائه شده است و مقالات و آثار متعددی در این مورد به زبان‌های مختلف نگاشته شده است. در اندیشه اسلامی نیز آثار متعددی در مورد رویکرد اشاعره نسبت به حسن و قبح تدوین شده است که می‌توان این رویکرد را نیز قرائتی از نظریه امر الهی تلقی کرد. از این میان، رابرت آدامز ابتدا گزارشی از نظریه امر الهی ارائه کرده و، پس از بررسی اشکالات وارد شده بر آن نظریه، گزارشی اصلاح‌شده از نظریه خویش تبیین نموده است. در خصوص نظریه امر الهی رابرت آدامز مقالات متعددی به فارسی نگاشته شده است. برای نمونه، مقاله «نظریه اصلاح‌شده امر الهی» در پژوهش‌نامه فلسفه دین، مقاله «نظریه امر الهی رابرت آدامز و اشاعره در حوزه اخلاق» در مجله پژوهش‌های فلسفی، مقاله «تقدم معناشناختی دین بر اخلاق در نظریه امر الهی رابرت آدامز» در تأملات اخلاقی و همچنین «نظریه امر الهی اصلاح‌شده با تقریر رابرت آدامز» در نشریه معرفت اخلاقی. در هیچ‌کدام از مقالات فوق فرایند و چالش معرفتی نظریه امر الهی آدامز بررسی نشده است. پژوهش حاضر ابتدا نظریه امر الهی اصلاح‌شده را از حیث معرفت‌شناسی تحلیل می‌کند و سپس به طرح چالش‌های معرفتی این نظریه می‌پردازد. با این توضیحات نکته مهم و جدید مقاله حاضر تحلیل انتقادی این نظریه از حیث معرفت‌شناسی است.

نظریه منافیزیکی امر الهی آدامز

آدامز براساس نظریه امر الهی خویش بیان می‌کند که خداوند نقشی اساسی و ضروری در برساختن پدیده‌های اخلاقی خاص ایفا می‌کند. وی وجود فرمان‌های الهی را برای زیست این جهانی بشر ضروری می‌داند، زیرا از نگاه وی بدون چنین فرمان‌هایی، فرد نمی‌تواند بین رفتارهای الزامی و رفتارهای خوب غیرالزامی تمایز قائل شود. ممکن است برخی با مشاهده این ادعا سریعاً انتقاد کنند که، با پذیرش چنین رویکردی، هنجارها و ارزش‌های اخلاقی دلبخواهانه هستند، زیرا در این صورت، برای نمونه، حتی اگر خداوند به اذیت‌کردن کودکی بی‌گناه دستور دهد، بازهم عنوان «خوبی» بر این رفتار صدق می‌کند. با این حال، نظریه آدامز خود را در معرض چنین نقدی قرار نمی‌دهد، زیرا نظریه فرمان الهی او تنها به حوزه الزام‌های اخلاقی معطوف است (Adams, 1999: 250). افزون بر این، نظریه امر الهی آدامز پیش‌فرض می‌گیرد که ذات خداوند دارای ویژگی‌هایی مثل مهربانی است و هرگز به رفتارهایی مثل «آزردن بچه‌ای بی‌گناه» فرمان نمی‌دهد. نظریه امر الهی آدامز در مورد ماهیت «الزام» و نه صرفاً ماهیت «خیر» و «خوبی» و یا ویژگی‌های اخلاقی است. البته برای درک کامل نظریه آدامز در خصوص مسئله لزوم خدا برای اخلاق، باید نظریه او در مورد «خیر و خوبی» را نیز

در نظر بگیریم. توضیح اینکه، آدامز در فرایند بررسی نظریه امر الهی خودش از دو نوع ارزش سخن می‌گوید: (۱) ارزش‌های مربوط به خیر و شر یا همان خوبی و بدی و (۲) ارزش‌های مربوط به باید، الزام و درستی.

۱) ارزش‌های مربوط به خیر و شر یا همان خوبی و بدی

نظریه آدامز در مورد «خیر» نتیجه این ادعای افلاطونی است که خیر مساوی است با خدا و اینکه همه امور معین و محدود «خوبی» و «خیر» خودشان را از ارتباط درست با «خیر» نامحدود خاصی دریافت می‌کنند. البته نوع خیری که در اینجا ملاحظه می‌شود هر نوع خیری نیست بلکه آن خیری است که ارزش عشق یا تحسین را دارد (Adams, 1999: 13). آدامز از آن خیر نامحدود و خاص را «تعالی» می‌نامد. وی، بر مبنای رویکرد الهیاتی خویش، چهار نکته را در معرفی «خیر» ارائه می‌کند که سه نکته اول از الزامات مابعدالطبیعی برای خدا سخن می‌گوید و نکته پایانی به مسئله عدم وجود خدا یا نامناسب بودن احتمالی آن برای نقش خیر می‌پردازد.

نکته اول: اگر خداوند «خیر» است، پس خیر امری انتزاعی نیست، بلکه شخصی یا شبه‌شخصی است. از نظر آدامز، «تعالی» افراد یا ویژگی‌ها یا اعمال یا آثار یا زندگی یا داستان‌های افراد بسیار اهمیت دارد و ما به ارزش آن‌ها اطمینان داریم. حال، اگر «تعالی» شامل تشبیه یا تجسم موجودی باشد که خودش «خیر» است، عنوان و نقش «خیر» به خصوصیات افرادی تعلق می‌گیرد که به آن «تعالی» شباهت داشته باشند (Adams, 1999: 42).

نکته دوم: خدا باید موجودی واقعی و حداکثر در مقابل موجودی ممکن باشد. زیرا فقط موجودی واقعی می‌تواند از عشق، هدف و تأثیر برخوردار باشد. همچنین ماهیت معین خیرهای متناهی مستلزم ارائه مثالی عینی در قالب موجودی واقعی است تا به درستی «نقش» خود خیر را ایفا کند (Adams, 1999: 44-45).

نکته سوم: برای اینکه خداوند خود خیر باشد، باید موجودی بهتر از هر موجودی باشد که ممکن است بالفعل وجود داشته باشد (Adams, 1999: 44).

نکته چهارم: «اگر خدا متفاوت بود یا اگر خدا وجود نداشت، چه چیزی در مورد «خیر» درست بود؟ به عبارت دیگر، «اگر خدا وجود نداشته باشد، یا کاندیدای مناسبی برای نقش «خیر» نباشد، چه چیزی در مورد خیر درست است؟» (Adams: 1999: 46)

آنچه در دیدگاه آدامز اهمیت دارد این است که، از نظر وی، خیر و شر حاصل دستورها و اراده خداوند نیستند بلکه، همان‌طور که خواهیم گفت، تنها باید‌ها و نبایدها و الزامات اخلاقی ناشی از دستورهای خداوند هستند. آدامز می‌گوید که ما خیر و شر عقلی را قبول داریم. اول باید متوجه شویم که «چه رفتاری خوب و بد است؟» و سپس فهم کنیم که خداوند عالی‌ترین شخص، مهربان، خوب و خیرخواه است. در این صورت، ادراک می‌کنیم که موجودی به نام خداوند «باید اخلاقی» را ایجاد کرده است که نوع دوم ارزش است.

۲) ارزش‌های مربوط به باید، الزام و درستی

نظریه متافیزیکی آدامز این است که «باید» معطوف به رفتار یا فعلی است که خداوند به آن دستور داده است و یک عمل تنها در صورتی نادرست و اشتباه است که خلاف اراده یا فرمان‌های الهی باشد (Adams, 1987: 121). البته از نظر آدامز، لازم نیست کسی این را بداند، همان‌طور که ممکن است کسی بدون اینکه فیزیک خوانده باشد بداند که فلان جسم طلا است. آدامز نظریه خود در تبیین الزام اخلاقی را نظریه‌ای در الزام اجتماعی آرمانی می‌داند. به این معنا که بین انسان‌ها و خداوند نوعی ارتباط میان‌افزادی و اجتماعی است (Adams, 1999: 249). البته وی الزام را در مقوله‌های «درست» و «نادرست» قرار می‌دهد. به این صورت که وی خیر و خوبی را مقوله اصلی‌تری می‌داند که در پرتو آن باید حق و باطل را دید. بنابراین، الزام نوع حداکثری درست بوده و نوع ضعیف درست همان مجاز است. الزام عبارت است از کاری که باید انجام دهیم تا سرزنش نشویم. آدامز می‌گوید: درست و الزام باید در کانتکس و بافت اجتماعی فهمیده شوند (Adams: 223, 1999). برای توسعه این ایده، آدامز یک فصل کامل را به ارزیابی معناشناسی الزام و کفایت نظریه الزامات اجتماعی برای ایفای نقش انتخاب‌شده اختصاص می‌دهد. از نظر آدامز، الزام و تعهد اخلاقی نسبت به رفتار یا فعلی به نام الف دارای این ویژگی‌ها است: (۱) ما به رعایت الف اهمیت دهیم. (۲) بتوانیم انگیزه انجام دادن الف را داشته باشیم. (۳) بدون عذر کافی برای ترک الف اقتضای سرزنش شدن را داریم (Adams, 1999: 235-6).

بر اساس نظریه متافیزیکی آدامز، «باید» و الزام به رفتار و فعلی اختیاری تعلق می‌گیرد که خداوند به آن دستور می‌دهد. در این تصویر فرمان و امر نوعی پیام و فعل گفتاری است و تا زمانی که صادر نشده و به نحوی ابلاغ نشود تأثیری ندارد و نیست. پس وجود «الزام» و باید‌ها مبتنی بر صدور و ابلاغ فرمان و امر ذات باری تعالی است، هر چند ضرورتی ندارد که فهم کنیم آن دستور از جانب خداوند است. به عبارت دیگر، آدامز درستی و نادرستی رفتارها را از حیث متافیزیکی وابسته به امر و نهی خداوند می‌داند.

نظریه معرفتی امر الهی آدامز

آدامز معتقد است که معرفت به خوبی و بدی رفتارها و همچنین الزام به انجام دادن آن رفتارها از راه‌های متفاوتی امکان‌پذیر است. از نظر وی، استدلال و تعقل جهت دسترسی معرفتی به فرمان‌های الهی از نقش مهمی برخوردار هستند و لازم است ادعاهای انسان‌ها در مورد فرمان‌های الهی قابل‌ارزیابی و نقد عقلانی باشند. همچنین ممکن است شخصی در جامعه‌ای تربیت شده باشد که خبری از خدا ندارد ولی می‌داند که اذیت کردن دیگران بد است. وی بیان می‌دارد که خداوند به ما عقل داده است و بر همین اساس می‌توانیم نظریاتی ارائه کنیم که رفتارهای ما تبیین شوند که هم شامل امور فیزیکی و هم اخلاقی خواهند شد.

آدامز بیان داشته است که ما معتقدیم خداوند جهان محسوس را خلق کرده است و برای معرفت به جهان محسوس باید از قوه حسی خود استفاده کنیم. حال برخی تصور می‌کنند که همان‌طور که ما برای ادراک این جهان از حسی

برخوردار هستیم، برای درک جهان عقلی و باید‌ها و نبایدها نیز دارای نوعی شهود هستیم. اما آدامز می‌گوید من این سخن را در حوزه اخلاق قبول ندارم، زیرا در زمان کودکی اخلاقیات را از پدر و مادر و جامعه یاد می‌گیریم. پس اصل معرفت اخلاقی امری اجتماعی است و نیازمند حس خاصی نخواهد بود. البته وی معتقد است که ما می‌توانیم نسبت به امور اخلاقی از نوعی شهود برخوردار باشیم، ولی این شهود نه مثل شهود کانتی و دکارتی است و نه حس ششمی است که جهان اخلاقی و عقلی را با آن درک کنیم، بلکه نحوی از شهود که به موجب آن وقتی کسی بزرگ‌تر می‌شود، درک و حساسیت بیشتری نسبت به امور اخلاقی پیدا می‌کند. پس بالطبع می‌تواند تشخیص دهد چه رفتار و فعلی خوب، بد یا بایسته و نبایسته است. البته آدامز می‌گوید که فرد علاوه بر این شهودها باید دارای بصیرت اخلاقی باشد، از این جهت که سعی می‌کند با عقل خود ارتباط بین امور اخلاقی - که درباره آن‌ها شهود دارد - را با ساختاری مشابه تعادل توازنی رالز تدقیق کند. شهود به این معنا که فرد درک بیشتری نسبت به امور جزئی پیدا کند و بیشتر درک کند که دغدغه دیگران چیست و چه رفتاری از اهمیت بیشتری برخوردار است. حتی وقتی جمعی هستیم که در مورد اینکه چه کاری درست و چه کاری نادرست است اختلاف نظر داریم، در آنجا اخلاقیات را یاد می‌گیریم، زیرا سؤال خواهیم کرد که چرا یکی از افراد جمع می‌گوید این کار بد است و دیگری می‌گوید همان کار خوب است. در این موارد باید دغدغه‌ها و ملاحظات خود را کنار هم قرار دهیم و خودمان آن‌ها را بسنجیم تا دریابیم کدام یک مهم‌تر است. چنین توانی را می‌توان به کمک عقل شهود کرد. در اینجا اگرچه این کار عقل با تجربه حاصل شده است، ولی ما از عقل خودمان برای دلایلی استفاده می‌کنیم که دیگران در مسائل جزئی اخلاقی آورده‌اند. آدامز نسبت به بصیرت آن‌ها هم چنین حرفی دارد. وی می‌گوید که شهود کلی این است که مثلاً ظلم بد است و این بصیرت اخلاقی فراتر از آن است. برای نمونه، وقتی اموری کلی و انتزاعی‌تر مثل محبت و خیرخواهی را ادراک می‌کنیم، نیازمند بصیرتی هستیم که تمام این امور انتزاعی را در نظامی قرار دهیم و زمانی نیز که می‌خواهیم کارهای سطحی‌تر را بر آن امور منطبق سازیم و بین آن‌ها جمع کنیم، شاهد نوعی توازن تأملی هستیم. پس در مجموع، آدامز بیان می‌دارد که معرفت اخلاقی تنها زمانی پیدا می‌شود که در جامعه با دیگران گفت‌وگو کنیم و در این صورت دلیلی ارائه می‌کنیم و دلیلی دریافت می‌کنیم و از جمع ملاحظه ادله مختلف به نوعی معرفت دست می‌یابیم.

از نظر آدامز خداوند فرمان‌هایش را به‌انحاء مختلف ابلاغ می‌کند تا همگان آن اوامر را فهم کنند. زیرا اوامر و فرمان‌های خداوند شامل همه بشریت می‌شود. از این‌رو، باید این اوامر به نحوی ابلاغ شوند که برای همگان قابل فهم باشند. پس خداوند گاه از طریق پیامبری خاص و گاه در قالب نظام اجتماعی سخن می‌گوید و فرمان‌هایش را ابلاغ می‌کند.

از دیدگاه آدامز، الزام اجتماعی مهم‌ترین راهی است که به کمک آن می‌توان به‌طور معقول فرمان‌های الهی را فهم کرد. الزام همواره در شرایط اجتماعی شکل می‌گیرد و اصولاً نظام اجتماعی در نظریه‌پردازی‌های اخلاقی آدامز نقش مهمی دارد. او نقش نظام اجتماعی را در تشکیل الزام‌های اخلاقی تعیین‌کننده می‌داند و، افزون بر این، معتقد است که

اموری که به لحاظ اخلاقی از اعتبار والایی برخوردارند به واسطه اوامر الهی و، در نتیجه، به واسطه الزام‌هایی شکل می‌گیرند که در نظامی اجتماعی که در آن خدا نقش هدایت‌کننده دارد تعیین شده‌اند (Adams, 1999: 233). در هر صورت، آدامز به جمع بین قانون‌گذاری انسان و خدا معتقد است و بیان می‌دارد که باید قانون‌گذاری ما با قانون‌گذاری خداوند مطابقت داشته باشد. به این صورت که خداوند به نحوی این جهان را آفریده است که می‌خواست انسان نیز همراه او قانون‌گذار باشد و این دلیل را الهام می‌نامد. وی برای فهم و تدقیق نحوه جمع بین دو قانون‌گذاری از الهام سخن می‌گوید و آن را بهترین پاسخ می‌داند. البته الهام صرفاً براساس عقل پیشین یا از طریق وحی قابل فهم نیست، بلکه به این معنا که خداوند به انسان توان سنجش داده و شامل نتایجی است که براساس روندی عاقلانه در جامعه به آن می‌رسیم.

توجه کنید که آدامز از ملاک ابلاغ برای انتقال فرمان الهی سخن می‌گوید و سه نکته اساسی را در این مورد بیان می‌دارد:

- ۱) فرمان الهی همیشه مستلزم نشانه و علامتی است که به‌طور آگاهانه توسط خداوند ایجاد شده است. این نشانه ممکن است راه‌ها و ابزارهایی مثل متن کتاب مقدس، سخن پیامبر، پدیده‌های تاریخی یا اقتضانات جامعه‌ای انسانی باشد. در این تصویر، خداوند باید برای صدور حکم اخلاقی نشانه‌ای ایجاد کند که دست‌کم برخی از مخاطبان دسترسی معرفتی به آن داشته باشند (Adams, 1999: 265).
- ۲) در ایجاد علامت، خداوند باید قصد صدور فرمان را داشته باشد و متعلق آن فرمان نیز همان است که خداوند قصد کرده است به آن امر کند. به عبارت دیگر، باید قصد خداوند از فرمان‌دادن این باشد که فعل خاصی را واجب گرداند. در این صورت، فرمان‌ها را می‌توان در قالب اموری از قبیل گرایش‌های متعارف انسانی یا اقتضانات اجتماعی فهم کرد و خداوند باید به نحوی فرمان دهد که مردم با نوع فرمان آشنا باشند. در حقیقت، مضمون قصد الهی از عمل فرمان‌دادن انسانی اخذ می‌شود.
- ۳) این علامت باید به‌گونه‌ای باشد که مخاطبان مورد نظر بتوانند آن را ابلاغ فرمان فهم کنند و آن نشانه را بیانگر فرمان الهی بدانند. به عبارت دیگر، فرمان‌های الهی باید قابل فهم باشند. در این صورت هم باید نوع اوامر قابل فهم باشند و هم مشخص باشد که چه کسانی مشمول آن اوامر هستند. البته قوه فاهمه همگان یکسان نیست و تنها کسانی که قدرت فهم آن اوامر را دارند می‌توانند مشمول فرمان‌های الهی باشند. از نگاه آدامز، براین اساس، همه افراد در همه زمان‌ها و مکان‌ها مشمول احکام الهی نیستند (Adams, 1999: 265-6).

اعتراض معرفتی داناها بر نظریه امر الهی

دانستیم که از نظر آدامز نوعی ارتباط و وابستگی بین الزامات و فرمان‌های الهی وجود دارد و همین ارتباط و وابستگی باعث اعتراضی معرفتی می‌شود. براساس نظریه‌های امر الهی، الزام اخلاقی تنها با فرمان الهی ایجاد می‌شود و این همان نکته محوری نظریه امر الهی است که در تدقیق چالش معرفتی به آن نیاز داریم.

در مجموع، همه نظریه‌های امر الهی در گزارش خود از هستی‌شناسی اخلاق شرطی معرفتی را قرار داده‌اند. از این رو، آن نظریه‌ها نسبت به اعتراض آسیب‌پذیر هستند، به این معنا که مجموعه‌ای از فاعل‌های اخلاقی نمی‌توانند این شرط معرفتی را برآورده سازند. براساس اعتراض معرفت‌شناسانه، فاعل‌هایی اخلاقی، از قبیل کافران عاقل، وجود دارند و قابل تصور هستند که فاقد دسترسی معرفتی به فرمان خدا می‌باشند. در نتیجه، براساس نظریه امر الهی، آن فاعل‌ها یا نمی‌دانند یا نمی‌توانند بدانند که الزامات اخلاقی وجود دارند. به‌رحال، ظاهراً این مورد نادرست است (Danaher, 2019: 4). در واقع، کافران عاقل نیز از الزام اخلاقی برخوردارند و باید براساس آن الزامات عمل کنند، حتی اگر شناختی از فرمان خدا نداشته باشند.

دانا هر اعتراض معرفت‌شناسانه را چنین صورت‌بندی می‌کند که

نظریه امر الهی ناقص است، زیرا گروه‌های خاصی از فاعل‌های اخلاقی فاقد دسترسی معرفتی به

فرمان‌های الهی هستند. (Danaher, 2019: 1)

از آنجا که، براساس نظریه امر الهی، فرمان‌های الهی تنها روش ایجاد الزامات اخلاقی هستند و آن الزامات تنها زمانی بر فاعل‌ها تعهدآور هستند که آن فاعل‌ها از فرمان‌های ایجادکننده الزامات آگاه باشند، نظریه امر الهی مستلزم این است که هر فاعلی که از فرمان الهی ناآگاه است در معرض و تحت الزامات اخلاقی نباشد. این امر مشکلی برای نظریه امر الهی است، زیرا بسیاری از فاعل‌های ظاهراً شایسته وجود دارند -دانا هر آن‌ها را کافرهای عاقل می‌نامد- که به وجود خدا معتقد نیستند و، در نتیجه، از فرمان‌های الهی ناآگاه هستند و، بنابراین، براساس نظریه امر الهی، از الزامات اخلاقی معاف هستند. به‌رحال، غیر معقول است که معتقد باشیم مجموعه‌ای از فاعل‌های شایسته وجود دارند که در معرض الزامات اخلاقی نیستند. بنابراین، اعتراض معرفت‌شناسانه نظریه امر الهی را به «دلالت غیر معقول» پیوند می‌دهد، یعنی براین اساس می‌توان نظریه امر الهی را غیر معقول دانست. اکنون و در ادامه، ابتدا می‌کوشیم این چالش و اعتراض را بازسازی کنیم.

به‌طور ساده، براساس اعتراض معرفتی، برخی از فاعل‌های اخلاقی -یعنی کافران عاقل- فاقد دسترسی معرفتی به فرمان‌های خداوند هستند. به دیگر سخن، آن‌ها نمی‌دانند یا اینکه منطقی و عقلاً نمی‌توان از آن‌ها توقع داشت که بدانند خداوند چه فرمانی داده است. در نتیجه، اگر نظریه امر الهی درست باشد، برای این دسته از فاعل‌های اخلاقی الزامات اخلاقی وجود نخواهند داشت. دانا هر می‌گوید که به‌رحال خطاست که فرض کنیم کافرهای عاقل دارای الزامات اخلاقی نباشند. بنابراین، در متن نظریه امر الهی شاهد نوعی نقصان خواهیم بود که همان ماهیت و ذات اعتراض معرفتی است (Danaher, 2019: 4). البته برخی در مورد اینکه ماهیت این اعتراض معرفت‌شناسانه است (peoples, 2011) یا هستی‌شناسانه (Wielenberg, 2014) ابهام دارند. اما دانا هر استدلال می‌کند که این اعتراض هم معرفتی و هم هستی‌شناسانه است، زیرا در این نظریه، پیوند مهمی بین هستی‌شناسی و معرفتی وجود دارد. وی توضیحی متعارف از اعتراض معرفت‌شناسانه به نظریه امر الهی به شرح ذیل ارائه می‌کند.

مقدمه اول: نظریه‌های امر الهی - صریحاً یا به‌طور ضمنی - در گزارش خود از الزام اخلاقی شرطی معرفتی را دربردارند، یعنی شما به‌منظور اینکه اخلاقاً مقید باشید، یا باید ابلاغ فرمان‌های الهی را بدانید یا اینکه آن‌ها را به‌طور موفقیت‌آمیزی دریافت کنید.

مقدمه دوم: مواردی مثل کافرهای عاقل (برای نمونه، کافرهایی که هر وظیفه معرفتی را در عدم‌باورشان نقض نمی‌کنند) وجود دارند و برای آن کافرهای عاقل بهره‌مندی از شرط معرفتی نظریه امر الهی غیرممکن است.

نتیجه: بنابراین، براساس نظریه امر الهی، الزام‌های اخلاقی برای کافران عاقل وجود ندارد.

(Danaher, 2019:4-5)

با فرض اینکه این نتیجه غیر معقول باشد - ظاهراً روشن است که کافرهای عاقلی وجود دارند که الزام‌های اخلاقی برای آن‌ها وجود دارد - استدلال فوق‌رد غیر مستقیم نظریه امر الهی به‌شمار می‌آید. یعنی استدلال نشان می‌دهد که نظریه امر الهی مستلزم نتیجه‌ای غیرقابل دفاع است. اکنون در مورد هر یک از مقدمات بحث می‌کنیم.

دفاع از مقدمه اول استدلال

آدامز می‌گوید که برخورداری از الزام تنها در بافتار اجتماعی، مثل ارتباط میان اشخاص، بین دو یا چند نفر، تحقق می‌یابد. در نتیجه، تحت الزام قرار گرفتن ضرورتاً مستلزم افعال ارتباطی است (Adams, 1999: 262). اگر فردی بخواهد دیگری را به انجام دادن کاری ملزم کند، باید صراحتاً آنچه از او می‌خواهد به وی بگوید. در مورد الزامات اخلاقی، تنها شخص برخوردار از اختیار و ماهیت مناسب برای صدور چنین دستورهایی خداوند است (Danaher, 2019: 6). بنابراین، تحت الزام اخلاقی بودن مستلزم این است که فرد در ارتباط ابلاغی با خداوند باشد. این سخن دلالت دارد بر اینکه فرد باید دسترسی معرفتی به افعال ابلاغی مرتبط یعنی همان فرمان‌های الهی داشته باشد. پس لازم است که شرطی معرفتی‌ای وجود داشته باشد تا الزامات اخلاقی برای افراد ثابت بمانند. در نتیجه، مدافع نظریه امر الهی باید مقدمه اول را بپذیرد. به این معنا که همه فرم‌های نظریه‌های امر الهی شرطی معرفتی را در گزارش خودشان از هستی‌شناسی اخلاقی قرار داده‌اند و، باتوجه به وابستگی و پیوند بین امر الهی ابلاغ‌شده و معیار الزام اخلاقی، شناخت فاعل از ماهیت و منشأ فرمان شرطی ضروری برای الزام است.

مقدمه اول استدلال بیان می‌کند که همه نظریه‌های امر الهی، در گزارش خود از هستی‌شناسی اخلاقی، شرطی معرفتی را نیز گنجانده‌اند. در اینجا منظور این نیست که برای مردم خوب و مطلوب است که بدانند خداوند چه فرمانی داده است، بلکه منظور این است که بدون شناخت فرمان خداوند اساساً الزام اخلاقی وجود ندارد. فرض کنید که خداوند به شما فرمان داده است که ده درصد از درآمدها را به خیریه بدهید. مقدمه اول به شما می‌گوید که، براساس نظریه امر

الهی، این فرمان تنها در صورتی الزامی برای شما ایجاد می‌کند که شناختی از فرمان داشته باشید. بنابراین، مقدمه اول به پیوندی وثیق بین معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی اخلاق اشاره دارد (Danaher, 2019: 5).

دانا هر سه استدلال ارائه می‌کند تا نشان دهد که نظریه امر الهی شرطی معرفتی نیاز دارد که در مقدمه اول مشخص شده است. استدلال اول به تفسیر برجسته نظریه امر الهی ارجاع می‌شود که رابرت آدامز از آن دفاع کرده است، تفسیری تأثیرگذار که صراحتاً در بردارنده شرطی معرفتی است. نظریه آدامز صراحتاً ماهیت اجتماعی و ارتباطی دارد. او می‌گوید که برخورداری از الزام تنها در بافتار اجتماعی محتمل است. برای نمونه، در بافتار ارتباط بین اشخاص، بین دو یا چند فرد، که در اینجا منظور خدا و ابلاغ حکم و فرمان است و همچنین تحت الزام قرار گرفتن ضرورتاً مستلزم افعال ارتباطی است (Danaher, 2019: 5). این الزام ارتباطی و ابلاغی از سه جزء و مؤلفه آدامز تشکیل شده است که شامل فرمان الهی نیز می‌شود. این مؤلفه‌ها و اجزاء عبارت‌اند از:

(الف) فرمان الهی علامت و نشانه دارد، به این معنا که قصداً و عمدتاً معلول خدا است.

(ب) در ایجاد علامت، خداوند باید قصد صدور فرمان را داشته باشد و آنچه دستور داده شده همان چیزی است که خداوند، در نتیجه، می‌خواهد بدان دستور دهد.

(ج) این علامت باید چنان باشد که مخاطب بتواند آن را به‌عنوان انتقال‌دهنده فرمان مورد نظر درک کند. (Danaher, 2019: 13)

به‌طور خلاصه، برای اینکه فرد بداند که دارای الزام اخلاقی است، باید صراحتاً آنچه از او خواسته می‌شود بیان شود و این از طریق فرمان الهی ابلاغ می‌شود. افزون بر این، تنها موجودی که صلاحیت صدور چنین فرمانی را دارد خداست. این امر مستلزم آن است که شخصی که به او فرمان تعلق گرفته است از فرمان‌های الهی اطلاع داشته یا به آن‌ها دسترسی داشته باشد.

استدلال دوم به اصول فرااخلاقی گسترده‌ای اشاره دارد که هر کدام از آن‌ها مستلزم جزء و مؤلفه‌ای شناختی هستند. اصل اول این است که الزامات اخلاقی باید ذاتاً انگیزاننده باشند، یعنی باید این ظرفیت را داشته باشند که اشخاص را به سمت اقداماتی سوق دهند که آن الزام مربوطه را برآورده می‌سازند. با این حال، اگر شخصی نسبت به امر جاهل باشد و از تعمیم تکلیف غافل باشد، معلوم نیست که چگونه این تکالیف اخلاقی ایجاد شده الهی می‌توانند در ایجاد انگیزه در آن شخص برای عمل نقش داشته باشند. براساس این نکته، شرط معرفتی لازم است تا شخص از شناختی مناسب برخوردار باشد که آن‌ها را به انجام دادن الزام مفروض در فرمان ترغیب کند. اصل فرااخلاقی دوم این است که برای اینکه فرد در موقعیت اخلاقی مکلف شود، باید این امکان وجود داشته باشد که آن فرد به‌گونه‌ای عمل کند که تعهد را برآورده کند. این اصل مستلزم الزام شناختی کلی‌تری است. مثلاً برای اینکه شخصی این توان را داشته باشد که براساس الزام عمل کند، نه تنها باید بتواند به نحوی عمل کند که الزام را برآورده سازد، بلکه همچنین باید بتواند بداند که الزام چه خواسته‌ای

از او دارد (8: Danaher, 2019). بنابراین، تکلیف برای فرد تنها در صورتی وجود دارد که فرد از فرمان الهی تکلیف‌آفرین آگاه باشد.

سومین استدلالی که داناها برای الزام شناخت ارائه می‌کند این فرض است که نظریه فرااخلاقی مستلزم تبیینی قابل‌قبول از نحوه شناخت واقعیات اخلاقی است (9: Danaher, 2019). از نظر داناها، پیروان نظریه امر الهی مشابه واقع‌گرای غیرطبیعی هستند. آن‌ها اگر تمایل داشته باشند، می‌توانند معرفت‌شناسی را نادیده بگیرند. به این صورت که تمرکز کنند بر اینکه فرمان چیست و نه اینکه ما چطور و به چه نحوی فرمان را می‌شناسیم. اما این سخن به معنای آن است که تلاش ما برای فراهم‌آوردن مبنا و زمینه‌ای برای شناخت اخلاق کم است و البته این نظریه کمتر قابل‌قبول است.

دفاع از مقدمه دوم استدلال

مقدمه دوم اعتراض معرفتی داناها دارای دو بخش است. (۱) کافران عاقلی وجود دارند. داناها این نکته را برای استدلال پیش‌فرض و بدیهی می‌داند و بیان می‌کند که دیگران به اندازه کافی از این بخش دفاع کرده‌اند و دیگر نیازی به دفاع من نیست. البته چنین استدلالی محدود به کافران نیست و اتفاقاً دسته‌های خاصی از مؤمنان نیز هستند که با این مشکل مواجه هستند (11: Danaher, 2019). (۲) این کافران عاقل فاقد دسترسی معرفتی به فرمان‌های الهی هستند (Danaher, 2019: 5). داناها، برای دفاع از مقدمه دوم، منظور خویش را از کافران عاقل تدقیق می‌کند و می‌گوید که آن‌ها افرادی هستند که هیچ اعتقادی به خداوند ندارند و در عین حال وظایف معرفتی خود را، با وجود بی‌ایمانی، نقض نمی‌کنند (11: Danaher, 2019). براساس دیدگاه داناها، از این تعریف روشن می‌شود که کافران عاقل «نمی‌توانند هیچ چیز در جهان را فرمانی نشئت‌گرفته از جانب خداوند تفسیر کنند»، زیرا آن‌ها وجود همان موجود ضروری را برای امکان چنین فرمان‌هایی انکار می‌کنند (10: Danaher, 2019). به‌طور روشن، آن‌ها معتقد نیستند که کتاب مقدس کلام الهام‌شده از جانب خداست. بنابراین، آن‌ها نمی‌توانند باور داشته باشند که ده فرمان واقعاً فرمان‌های الهی هستند. البته داناها می‌گوید که خدا باوران به این دفاع نخستین پاسخ داده‌اند. از نظر آن‌ها، لازم نیست که خداوند صرفاً از طریق متن‌های وحی شده به ما ابلاغ کند، بلکه او می‌تواند از طریق وجدان، شهود اخلاقی و قانون طبیعت و الهام خاص به ما ابلاغ کند. وقتی ما چنین صورت‌هایی برای ابلاغ فرمان‌های الهی داریم، می‌توانیم به تدریج دریابیم که چطور کافران عاقل می‌توانند به شناخت اخلاقی لازم دسترسی داشته باشند.

داناها دو استدلال در دفاع از این نتیجه ارائه می‌کند که مورد اول آن مربوط به رابرت آدامز است، که در اینجا تدقیق می‌شود، یعنی استدلال «محتوا-نه-منبع»^۱. این استدلال را آدامز ارائه کرده و پپیل و ایوانز اصلاح کرده‌اند. پاسخ «محتوا-نه-منبع» بیان می‌کند که مسئولیت‌پذیری اخلاقی فقط مستلزم این است که فرد بداند چه چیزی دستور داده شده است و مستلزم منبع فرمان نیست (13: Danaher, 2019). در واقع، براساس این پاسخ، دریافت‌کنندگان

¹ The Content not Source

فرمان برای اینکه اخلاقاً ملزم به اطاعت از فرمان‌ها باشند، تنها لازم است محتوای فرمان را بدانند و ضرورتی ندارد که منبع آن فرمان‌ها را بدانند. در واقع، تکالیف اخلاقی را می‌توان به گونه‌ای ارائه کرد که دلالت بر وابستگی و قوام آن‌ها بر فرمان‌های الهی نداشته باشند. همچنین راه‌های دیگری مثل وجدان اخلاقی وجود دارند که می‌توانند نشان‌دهنده فرمان‌های الهی باشند و ابلاغ فرمان‌های الهی از همان طریق باشد. در این صورت، راه‌حلی برای تقابل با اعتراض معرفت‌شناختی مخالفان پیدا می‌شود. پس عامل اخلاقی با وجود اموری مثل وجدان نیز می‌تواند فهم کند که چه چیزی به او دستور داده شده است، حتی اگر از منبع واقعی آن بی‌اطلاع باشد.

دانستیم که، از نگاه آدامز، موارد ذیل مؤلفه‌های ابلاغ موفقیت‌آمیز یک فرمان الهی به‌شمار می‌آیند. (۱) امر الهی همواره مستلزم نشانه و علامت است، به این معنا که قطعاً توسط خداوند ایجاد شده است. (۲) خداوند در ایجاد این نشانه باید قصد داشته باشد که یک فرمان ایجاد کند و آنچه فرمان داده می‌شود همان است که خداوند قصد دارد به آن فرمان دهد. (۳) علامت باید به گونه‌ای باشد که مخاطب بتواند آن را به‌عنوان انتقال فرمان مورد نظر ادراک کند (Adams, 265: 1999). در مجموع، این سه اجزای فرمان الهی درستی هستند که با موفقیت ابلاغ می‌شود، به نحوی که تعهد و الزام اخلاقی ایجاد می‌کند. دو جزء اول چندان مشکلی ایجاد نمی‌کنند، اما نسبت به جزء سوم ممکن است انسان از محتوای یک امر اخلاقی آگاه شود، در حالی که اطلاع و آگاهی نداشته باشد که منشأ این امر اخلاقی خداوند است. در این تصویر، همین شناخت از محتوای فرمان برای پایبندی به یک الزام کافی است، زیرا فاعل دارای نوعی معرفت و آگاهی از فرمان است و خودش را به پیروی از آن فرمان ملزم می‌داند، حتی اگر آگاهی نداشته باشد که خداوند به آن فرمان داده است. دانا هر می‌گوید که نحوه بیان آدامز از جزء سوم دچار مشکلی اساسی است و آن اینکه، در بیان آدامز، در حالی که فاعل باید محتوای فرمان الهی را بداند، آن فاعل باید شکل فرمان را نیز بداند. یعنی فاعل باید بداند که به او فرمان داده شده است که کاری انجام دهد. این مشکل‌ساز است. زیرا بعید است که کافر بتواند، در عین انکار وجود خدا، محتوا و شکل فرمان الهی را بداند. به عبارت دیگر، وقتی ما در صورت‌های ممکن متفاوت ابلاغ الهی نظر می‌اندازیم، می‌توانیم مواردی را تصور کنیم که در آن‌ها کافر عاقل آنچه اخلاقاً برای او لازم است و به کمک نشانه‌ای الهی ابلاغ شده می‌داند، حتی اگر چه فاقد شناختی از منشأ علامت باشد. به‌طور خلاصه، کافران عاقل می‌توانند محتوای فرمان‌های الهی را بدانند بدون اینکه از منبع آن‌ها شناختی داشته باشند.

از نظر دانا هر، یکی از مشکلات استدلال آدامز این است که به چه نحوی معیار ابلاغی و ارتباطی آدامز باید درک شود؟ شرط سوم در این معیار باید بیان کند که تنها شناخت محتوا برای فهم فرمان الهی بسنده است. اما عبارت اصلی آدامز این است که شناخت صورت نیز لازم است. در واقع، او می‌گوید که شما باید علامت را «انتقال فرمان مورد نظر» درک کنید، یعنی عاملی که دستور به او داده می‌شود باید بداند که به او دستور انجام‌دادن کاری داده شده است. چنین اتفاقی مشکل است، زیرا امکان ندارد که کافرهای عاقل هم به صورت و هم به محتوای فرمان‌های الهی دسترسی معرفتی داشته باشند. چنین بی‌ایمانی ممکن است این احساس پدیدارشناسانه را داشته باشد که قتل اشتباه است و نباید آن را

انجام دهد اما، باین حال، ممکن است احساس نکند که به او دستور داده شده است که از آن خودداری کند (Danaher, 2019: 13).

داناها ادامه می‌دهد که وقتی شما اصرار داشته باشید بر اینکه شناخت محتوا به‌تنهایی برای رضایت و خرسندی از شرط معرفتی کافی است، ظاهراً شما این ملاک و معیار را تضعیف می‌کنید که پیرو نظریه امر الهی تمایز بین الزامات اخلاقی اصلی و دیگر الزامات مثل فاعل اخلاقی را به کار می‌برد. ماهیت نظریه امر الهی این است که الزام تنها زمانی اخلاقی است که موجودی به آن فرمان داده باشد که دارای انواع ویژگی‌های درستی است که می‌توانند به‌راستی حقایق اخلاقی ایجاد کنند. اما اگر فاعل اخلاقی خاص نداند که باورهای اخلاقی ناشی از وجدان از چنین موجودی نشئت گرفته است، براساس نظریه امر الهی، بسیار سخت است که دریابیم چطور فاعل و عامل الزامات اخلاقی دارد (Danaher, 2019: 14).

البته انگیزه آدامز برای تفسیر خود از نظریه امر الهی اصلاح‌شده نیز باعث مشکلاتی در فهم و تأیید نظریه وی شده است. یکی از انگیزه‌های آدامز این است که به معضل و مشکل اثیرون پاسخی رضایت‌بخش بدهد. و این پاسخ وقتی به دست می‌آید که اصرار کنیم بر اینکه خداوند دارای ماهیت مناسبی برای صادرکردن دستورهای اخلاقی است. انگیزه دیگر آدامز برای نظریه امر الهی این است که به تمایز بین افعال الزامی و مستحبی نیاز است. وجدان ما ممکن است به ما بگوید چه چیزی اخلاقاً خوب و چه چیزی بد است. درواقع، اغلب ممکن است تا آنجا پیش رود که به ما بگوید چیزی واقعاً خوب است یا واقعاً بد است.

ایوانز، به‌عنوان طرف‌دار نظریه امر الهی، در دفاع از آدامز پاسخ می‌دهد که برای اینکه فردی طرف‌دار نظریه امر الهی باشد باید از این ادعا دفاع کند که فرمان‌های خداوند می‌توانند الزاماتی ایجاد کنند، حتی برای آن‌هایی که آن فرمان‌ها را از جانب خداوند نمی‌دانند. برای این کار باید دو تمایز قائل شد. تمایز اول این است که

فرد باید بین دانستن «الزام اخلاقی» و دانستن «الزام اخلاقی به‌عنوان فرمان الهی» تمایز قائل شود. این تمایز به‌نوبه خود مستلزم آن است که شخص «دانستن الزام اخلاقی» را از تبیین وجود الزام اخلاقی متمایز کند. مدافع نظریه امر الهی باید معتقد باشد که برای کافر عاقل محتمل است که الزام اخلاقی را تشخیص دهد، بدون اینکه درک کند که این الزام درواقع امر الهی است. این جهل و ناآگاهی ... ممکن است کافر را باز دارد از اینکه بتواند تبیینی بسنده از وجود الزام اخلاقی ارائه کند. اما مواردی وجود دارد که در آن‌ها ممکن است که شخص عقلاً وجود چیزی را بپذیرد اما فاقد تبیین بسنده‌ای از وجود چیزی باشد. (Evans, 2013: 112-113)

بنابراین، در پاسخ ایوانز، تشخیص الزامات اخلاقی ممکن است از تبیین منشأ این الزامات متمایز شود و بتوان آن‌ها را از هم تفکیک کرد. چنین تفکیکی برای طرف‌دار نظریه امر الهی محتمل می‌سازد که معتقد باشد کافران عاقلی وجود دارند که از الزام‌هایشان آگاه‌اند و به انجام رفتارهای مطابق آن الزام‌ها ملزم هستند و درعین حال نسبت به منشأ نهایی آن

الزامات آگاهی ندارند. داناها پاسخ ایوانز را به این شکل تلخیص می‌کند که، براساس نظریه امر الهی، کافر عاقل می‌تواند شناختی از الزام اخلاقی الف داشته باشد، مشروط بر اینکه بتواند تشخیص دهد که الف الزام اخلاقی است. حال، این کافر عاقل، برای برخورداری از شناخت لازم نسبت به گزاره‌ای اخلاقی مثل «فعل الف باید انجام شود»، ضرورتی ندارد که آن گزاره را وحی برای او تبیین کند.

از نظر داناها، به هر حال، تفکیک تشخیص الزام اخلاقی از تبیین منشأ آن، برحسب نظریه امر الهی، ممکن نیست. او برای اینکه نشان دهد که تفکیک ممکن نیست، مسئله مورد بحث را با کسی که مایل است فقط مواد غذایی ارگانیک مصرف کند مقایسه می‌کند. فردی که می‌خواهد به درستی از غذاهای ارگانیک استفاده کند، نمی‌تواند فقط به برچسب‌های بسته‌بندی اکتفا کند، بلکه باید واقعاً روش تولید مواد غذایی را نیز بداند تا به درستی آگاه باشد از اینکه غذای مصرفی او ارگانیک است. از نظر داناها، شخصی که می‌داند دارای الزام اخلاقی است، بدون دانستن اینکه (الف) الزام اخلاقی باید از امر الهی نشئت بگیرد و (ب) قانون خاصی ریشه در امر الهی دارد، درست شبیه شخصی است که می‌داند غذا ارگانیک است بدون اینکه بداند که (الف) ارگانیک به چه معناست و (ب) غذای خاصی به روشی تولید شده که ارگانیک باشد (Danaher, 2019: 15-16).

چالش معطوف به توجیه باور در نظریه امر الهی آدامز

در نظریه امر الهی آدامز نوع ساختار توجیه باور به گزاره‌های اخلاقی به درستی معین نشده است، هر چند نتایج پذیرش زمینه‌گرایی اخلاقی در رویکرد وی مشاهده می‌شود. از نگاه تیمونز، براساس زمینه‌گرایی، توجیه باور به گزاره به واقعیت‌ها و وضعیت‌های خاص فرد و محیط وی و حتی شرایط اجتماعی وابسته است (Timmons, 1996: 294). برای نمونه، در پی پاسخ به این پرسش است که آیا فاعل شناسا در آن شرایط و وضعیت‌هایی که قرار دارد برای معرفت و توجیه باور قوای شناختی دارد یا خیر؟ شایسته توجه است که براساس نظریه امر الهی آدامز نیز، همانند زمینه‌گرایی اخلاقی، بافتار اجتماعی برای فهم و ادراک و همچنین توجیه باورهای اخلاقی اهمیت دارد، هر چند هیچ‌گاه آدامز، در حوزه توجیه باور اخلاقی، خود را زمینه‌گرایی اخلاقی نمی‌داند. حال، با توجه به اهمیت این بافت اجتماعی، می‌توان همانند زمینه‌گرایی شاهد نوعی شکاکیت برای مخاطبان و جست‌وجوگران امر الهی بود.^۱ به هر حال، گستره بافت‌های اجتماعی سبب فهم‌های مختلفی از امر الهی خواهد شد. همچنین معیاری دقیق برای فهم درست از متون مقدس، جهت تشخیص فرمان‌های الهی و انطباق اخلاقیات بر این فرمان‌ها، وجود ندارد. از این جهت نمی‌توان باورهای اخلاقی را به درستی توجیه کرد.

^۱ برای نقد زمینه‌گرایی اخلاقی به این مقاله مراجعه کنید: محمدی‌منفرد، ۱۳۹۵.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش به دنبال ردّ نظریه امر الهی اصلاح‌شده آدامز براساس چالش معرفتی آن نظریه بودیم. روشن شد که همه نظریه‌های امر الهی، حتی رویکرد اشاعره در تفکر اسلامی، نسبت به این چالش آسیب‌پذیر هستند. زیرا در همه آن نظریه‌ها این شرط معرفتی وجود دارد که وجود الزام اخلاقی منوط به این است که فرمان الهی برای فاعل اخلاقی شناخته شود. این شرط معرفتی و فرض وجود کافران عاقل مستلزم این نتیجه غیرقابل قبول است که کافران عاقلی وجود دارند که الزام اخلاقی ندارند. این امر نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از جمعیت خارج از قلمرو قانون اخلاقی خداوند هستند و می‌توانند بدون مجازات و بدون پیامدهای اخلاقی عمل کنند. این یک مشکل عملی قابل توجه و، به احتمال بیشتر، یک مشکل الهیاتی نیز خواهد بود.

References

- Adams, Robert M. (1987), *The Virtue of Faith and Other Essays in Philosophical Theology*, Oxford University Press.
- Adams, Robert M. (1999), *Finite and Infinite Goods*, A Framework for Ethics, Oxford University Press.
- Asadi, Abdollah; Falahi, Ahmad Hossein; Dadjoo, Yadollah (2021), "Explanation of Robert Adams's View of the Theory of the Divine Command and Ash'arites Divine Command," in *Journal of Philosophical Investigations*, 15(37): 788-810 Doi: <http://doi.org/10.22034/jpiut.2021.47863.2958>
- Danaher, John. (2019), "In Defense of the Epistemological Objection to Divine Command Theory." *Sophia*, pp. 1–20., Doi: <http://doi.org/10.1007/s11841-017-0622-9>
- Evans, C. Stephen. (2013), *God and Moral Obligation*. Oxford University Press
- Ghafourian, Mahdi; Sadeghi, Masoud & Hosseini, Malek (2017), "The Reformed Theory of Divine Command: Adams' View on the Relationship between Divine Command and Moral Obligation," in *Philosophy of Religion Research*, 14(2): 201-221 (In Persian)
- Mohammadi Munfared, Behrouz (2017), "Mark Timmons on the Analysis and Criticism of the Structural Contextualism in the Justification of Ethical Belief," in *Revelatory Ethics*, 2(10): 129-153 (In Persian)
- Mohsen Javadi; Mohammadi Sheykhi, Ghobad (2009), "Semantics of Goodness and Ugliness from Intellectual Muslims' Point of View," in *The Mirror of Knowledge*, 6(17): 48-78 (In Persian)
- Peoples, G. (2011), "The Epistemological Objection to Divine Command Ethics: Morriston on Reasonable Unbelievers and Moral Obligation," in *Philosophia Christi* 13(2): 389-401

- Shafagh, Najibollah (2013), "The Reformed Theory of Divine Command in Robert Adams' Thought," in *Ma'rifat-i Akhlaqi*, 3(4): 5-24 (In Persian)
- Timmons, Mark, (1996), "Outline of Contextualist Moral Epistemology," in Walter Sinnitt, Armstrong and Mark Timmons ed., *Moral Knowledge? New Reading in Moral Epistemology*, Oxford University Press
- Wielenberg, E. (2014), *Robust Ethics: The Metaphysics and Epistemology of Godless Normative Realism*, Oxford University Press
- Zamiri, Alireza; Fazeli, Seyed Ahmad (2022), "The Semantic Precedence of Religion over Morality in Robert Adams' Divine Command Theory," in *Ethical Reflections*, 2(1): 64-83 (In Persian)